

## فردوسی، زنده کننده ایران

تا کنار از مرز ایران فر یزدانی گرفت  
 بوم آبادان کشور ، رنگ ویرانی گرفت !  
 چیره شد دشمن بر این سامان و از جور زمان  
 سربسر ایران زمین را نابسامانی گرفت !  
 واژگون شد کاخ استقلال ایران کهن  
 و ندر و جغد مذلت ، مرثیت خوانی گرفت !  
 بندگی آزادگان را بند بر گردن نهاد  
 سروری داغ عبودیت ، به پیشانی گرفت !  
 از روایات کهن ، مجموعه های دلپذیر  
 برگ برکش رفت بر باد و پریشانی گرفت !  
 از تواریخ و سیر یاد دلیران وطن  
 خط بطلان خورد و نسیانش به آسانی گرفت !  
 «کارنامک» و آنچه خود بود از «زریران یادگار»  
 راه نسیانخانه چون آثار کلدانی گرفت !  
 گرچه تازی را ره آوردی خوش از اسلام بود  
 آه کو خود راه و رسم نامسلمانی گرفت !  
 کرد با آل پیامبر دشمنی ها وز طمع  
 جانب «آل ابوسفیان» بنادانی گرفت !  
 برخلاف مقصد اسلام و مقصود رسول (ص)  
 قصد بد پرورد و آهنگ غرضرانی گرفت !  
 حکم دربار خلافت بهر تنسیق امور  
 جای احکام نبی و آیات قرآنی گرفت !

ظلم (حجاجی) بجای خوی «عماری» نشست  
 کفر «بوجهلی» مقام زهد «سلمانی» گرفت !  
 عاقلان را شنعت دیوانه مردم سخره کرد  
 دیو خوئی دامن عمال دیوانی گرفت !  
 هر که چون «پورمقفع» خواست ایران را بجان  
 کیفر خویش از کف بیگانه بیی جانی گرفت !  
 گرچه ایرانی گرفت «اسلام» را با وجد و شوق  
 لیک در طرد «عرب» انهام وجدانی گرفت !  
 لاجرم «بومسلم» از مرز خراسان شد پدید  
 کانتقامی سخت ، ز اعراب بیابانی گرفت !  
 از «خراسان» قد علم کرد آن سپاهانی امیر  
 کین مردان را دمار از جیش «مروانی» گرفت  
 زان سپس دنیاک این فرخنده رستاخیز را  
 سرور آزاده «بعقوب سجستانی» گرفت  
 وز پس آل یسار و آل بزمک و آل لیث  
 در کف این سررشته «اسماعیل سامانی» گرفت  
 و آنزمان آئین استقلال جوئی اعتبار  
 در پناه «بلعمی» وز سعی «جهانی» گرفت  
 بعد از آن از «طابران» طوس مردی زبده خاست  
 کز وجودش ملک ایران ، فریزدانی گرفت  
 ریخت کاخ نظم را رویین اساسی پایدار  
 فکر احیای وطن را ، طرح بنهانی گرفت  
 از نم کلک گهرزا ، دامن فرهنگ را  
 همچو دامان چمن ، از ابر نیسانی گرفت  
 کلک مشکین از نهانگاه قلمدان برکشید  
 پرده تاریخ وهم از راز پنهانی گرفت  
 سکه بر نقد سخن زد شاعری کامل عیار  
 آنکه در طرز سخن سبک خراسانی گرفت

شد برون از بیشه طوس آن دلاورتر ز شیر  
آنکه فرش خرده بر شیر نیستانی گرفت  
از دم جانبخش خود ، نام آوران را زنده کرد  
آنکه از «روح‌القدس» تأیید ربانی گرفت  
بر تن ملیت ایران روانی تازه داد  
خلعت پابندگی بر دوش ایوانی گرفت  
قهرمانان کیان را خوش برآورد از مغاک  
هر یکی را ، طرفه کاخ نظم، ارزانی گرفت  
گردنان ملک را گردنفرز و چیره خواست  
سروران قوم را ، سرباز میدانی گرفت  
شور نهضت در تن اولاد «کیخسروه» دمید  
چتر دولت بر سر اورنگ ماسانی گرفت  
که صریر کلک او در ملک ففوری فتاد  
که لهیبه خشم او بر تخت خاقانی گرفت  
تخت و تاج خسروی ، تیغ و نگین سروری  
این به ایرانی سپرد و آن ز تورانی گرفت  
مار دوش شوم را افکند در زندان کوه  
کاوه را درخشم ، گرم آتش‌افشانی گرفت  
خسروانی تاج ازو فر «فریدونی» فزود  
پهلوانی نام ازو ، سام نریمانی گرفت  
چون بدست طوس بسپرد آن درفش کاویان  
رایت توران زمن از جیش «پیرانی» گرفت  
بیژنان ملک را از چاه ذلت برکشید  
تا سراغ شرزه شیر زابلستانی گرفت  
باهمان چاچی کمان ، کوداد «رستم» رابدست  
«اشکبوس» نیو در بر، زخم پیکانی گرفت  
فدیة شایسته را هفتاد فرزند گزین  
در ره ایران ز گودرز سپاهانی گرفت

چون سخن سرکرد از «رویینه تن اسفندیار»  
 در طریق هفتخوانش ، رستم ثانی گرفت  
 چون زحمت دم زد اندر مکتب «بوذرجمهر»  
 بس حکیمان را ، نوآموز دبستانی گرفت  
 تا بنظم آورد استاد سخن (شهنامه) را  
 بر تن شعر دری ، تشریف سلطانی گرفت  
 افتخار از مهر ملت بر سخن سنجی گماشت  
 احتراز از مدح شاهان در سخندانی گرفت  
 سخت ما را با موارث کهن پیوند داد  
 آنکه میراث فخیمش درج کیهانی گرفت  
 آنچه کرد از بهر ایران هیچ ایرانی نکرد  
 کاین بنا را این از آسیب ویرانی گرفت  
 این مهین استاد را «فردوسی طوسی» ست نام  
 کز تقرب ، جای ، در فردوس رضوانی گرفت  
 تا به محشر هست باقی خدمت استاد طوس  
 کو حیات جاودان در عالم فانی گرفت  
 نیست در خورد نثارش گوهر طبع (ادیب)  
 گرچه این بحر خروشان ، بس در افشانی گرفت

در نزد زردشت کبیره‌ئی که از آن زشت تر نیست نجس کردن یکی  
 از عناصر مقدسه آتش و خاک و آب است مثلاً آتش افکندن و یاد  
 آب غرق کردن و یا در خاک دفن نمودن اجساد اموات گناه  
 بزرگ است .  
 از کتاب ( تاریخ ادیان )